

به گفته خیلی‌ها، سامان احتشامی با تنها کسی که تا به حال ساز نژده محمدرضا شجریان است. به نظر خود شما این همکاری‌های متنوعی که با سایر موزیسین‌ها داشته‌اید، چگونه شکل می‌گیرد؟

مردم ما بر این باورند که آهنگساز آهنگی را می‌سازد و خواننده روی آن آهنگ ترانه‌اش را اجرا می‌کند. در دهه ۲۰ که تازه رادیو راه افتاده بود، به این منوال بوده است. در آن زمان ضرورت پخش موسیقی از رادیو باعث شده بود که مثلا برای برنامه گل‌ها بودجه‌های خوبی از طرف دولت تخصیص داده می‌شد. در آن دوره امکان ساخت آهنگ توسط نوازنده‌هایی که حقوقشان از طرف دولت پرداخت می‌شد، مساعد بود و در این شرایط حس رقابت بین نوازنده‌ها و آهنگسازان بنامی چون علی تجویدی، همایون خرم و انوشیروان روحانی برای ساخت بهترین آهنگ‌ها ایجاد شده بود چون اگر آهنگی از رادیو پخش می‌شد و مردم درخواست پخش مجدد آن آهنگ را می‌کردند به آهنگساز و نوازنده‌های آن آهنگ، جایزه تعلق می‌گرفت. روال موسیقی به گونه‌ای شکل گرفته بود که فراغ‌بالی که آهنگساز در زمینه اقتصادی به دست آورده بود، با تأمل روی آهنگ کار می‌کرد و پس از ساخت و اجرای ملودی توسط نوازندگان، آن را در اختیار ترانه‌سرایان چیره‌دستی همچون بیژن ترقی، بهادر یگانه، کریم فکور و توجر نگهبان قرار می‌داد. ترانه‌سرایان هم شعر را روی ملودی قرار می‌دادند و با توجه به حال‌وهوای ملودی و شعر، خواننده هم کار را اجرا می‌کرد. وقتی اثر منتشر می‌شد به علت نبود دستگاه‌های تبدیل کاست و صفحه جنس اصل را می‌خریدند و سووددهی هم برای ناشران اتفاق می‌افتاد. این مسیر طی شد تا به دوره ما رسید و بازار موسیقی تا حدودا سال ۶۸ تعطیل شد. در این دوره خوانندگان جدیدی برای عرض‌اندام روی کار آمدند. فضای مساعد گذشته برای آهنگسازان در جهت ساخت آثار قوی از بین رفته بود و چون خوانندگان قصد معرفی خود به مردم را داشتند، آهنگ را سفارش دادند و این روال تا امروز به همین روال طی شده است. امروز برای ضبط کوچکترین آهنگ موسیقی که به شیوه صحیح و با ارکستر سلامت کار شود، بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان هزینه لازم است. به همین علت، انگیزه‌ها کمتر شده و موسیقی‌هایی که می‌شنویم، اصولا کامپیوتری است. دلیلش هم هزینه‌کردن عوامل تولیدکننده موسیقی است. اصولا خیلی علاقمند به کار کردن با دوستان خواننده نیستیم چون این موضوع که ماه‌ها برای تولید یک اثر با خواننده‌ای کار کنیم و در نهایت عکس ایشان روی جلد سی‌دی بیاید و اسم من در داخل جلد نوشته شود به شدت مرا دچار فشار عصبی می‌کند. دوست‌دارم همان اندازه که خواننده‌ها بین مردم مطرح‌اند، آهنگسازها هم مطرح باشند. همان جایی یک اثر اسم خواننده‌ها را می‌نویسند و عکس‌شان را می‌زنند، اسم آهنگسازها و عوامل گروه را هم بنویسند.

**از رقابتی صحبت کردید که در موسیقی گذشته ایران با مسالم و سازنده بود. امروز هم برخی‌ها، گروه‌هایی با هدف دوستی ساختند که عملا هیچ دوامی نداشت. به نظر شما، رقابت سالمی که در گذشته بین اهالی موسیقی وجود داشت، هنوز هم هست؟**

من در مورد شاگردهای خودم یک نگرش به‌خصوص دارم. مثلا اگر در یک خانه دو خواهر باشند، به هر دو آنها پیانو یاد نمی‌دهم. پیشنهاد می‌کنم، یکی از آنها به‌ندل ساز دیگری برود. چون اگر یکی از آنها نسبت به دیگری بهتر ساز بزند و این موضوع در بین مردم مشخص شود، دیگری رسمان موسیقی متغیر می‌شود. این موضوع در سطح بالاتر هم وجود دارد. نمی‌توان دو نوازنده در یک ساز مشترک را کنار هم قرار داد، اگر هم این اتفاق بیفتد، اثری منفی بین این دو در جریان خواهد بود.

ما در زمینه کار هنری کمتر به‌صورت تیمی فعالیت می‌کنیم؛ یکی به‌علت موضوع حسادت، همین‌طور به‌علت مسأله‌مالی. چون هنرمندی که به لحاظ مالی وضع مناسب‌تری دارد، راحت‌تر برای کارش تبلیغات می‌کند، در صورتی که مالی نمی‌کسی باشد که از او هم هنرمندتر است. شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی که بعضی از هنرمندان به دیدن یکدیگر رغبت ندارند، مسائل مالی باشد. اگر من امروز ۲۰۰ میلیون تومان پول داشته باشم، به‌راحتی می‌توانم برج میلاد را اجاره کنم و با صرف ۵۰ میلیون تومان برای تبلیغات، ۵۰۰ نفر جمعیت را به سالن بیاورم. همه هم از فردا تعریف کنند که چه کنسرت خوبی بر گزار کرده‌ام. مردم هم نمی‌دانند که شاید برگزارکننده با دعوت از ارگان‌ها سالن را پر کرده و این خود مردم نبوده‌اند که شخصا بلیت خریده و آمده باشند. آنان که هنرمند هستند الان در خانه‌ها نشسته‌اند و کسانی که بی‌هنرند، تبدیل به هنرمند روز می‌شوند، چون ارگانی برای حمایت از هنرمندان وجود ندارد. در قدیم هنرمند کار می‌کرد و هزینه‌هایش را دولت پرداخت می‌کرد و چون توان عرضه کارتان به شما داده می‌شد، با انجام کار زیبا شنیده می‌شدید. تلویزیون شما را نشان می‌داد و اگر هنرمند خوبی بودید، دیده می‌شدید.

**گفتید که دو نوازنده را نمی‌توان در کنار هم نشانند. من پیانیستی می‌شناسم به نام مزدا انصاری که با سامان احتشامی تجربه هم‌نوازی داشته. شما با هم رفیق هم هستید...**

ما با هم از بچگی رفاقت داریم چون هر دو شاگرد استاد جواد معرفی بودیم اما به هم کار نکردیم. ما دوستی خانوادگی نیز داریم. شاید اگر با هم کار کرده بودیم، الان چشم‌دین هم را نداشتیم. ما هم کنسرتی هم اجرا کردیم و در

آن کنسرت مزاحم هم نبودیم، مزدا کار خودش را می‌کرد، من هم کار خودم را می‌کردم. شاید اگر به اتفاق می‌خواستیم کاری را انجام دهیم، الان با هم دوست نبودیم. رفاقت من با مزدا انصاری اصلا رفاقت حرفه‌ای نیست، رفاقت قلبی است. من او را یک پیانیست نمی‌بینم، او را دوستی می‌بینم که اگر روزی در خیابان شرعی دچار مشکلی شوم، حتما در خانه او را خواهیم زد. من او را مثل برادر دوست دارم.

**آیا پیش آمده کاری را از انصاری که به این اندازه دوستش دارید بشنوید و بگویید به‌به چه کار خوبی؟**

بله، مزدا کارهای بسیار خوبی دارد که من از آنها لذت بردم. کارهایی هم انجام داده که وقتی شنیدام، دوست نداشت‌ام و به‌خودش هم گفته‌ام. شما با اکثر سازهای ایرانی دونوازی کرده‌اید. شخصا به اجرا با سازهای دیگر در کنسرت؟

بستگی به درآمدی دارد که به دست می‌آورم. ممکن است برای یک کار من تمام کارهای خودم را تعطیل کنم. کار هنری از دو جهت می‌تواند اولویت داشته باشد، یا از اعتبار بالایی برخوردار باشد یا پول بدهد داشته باشد. زمانی یک کار هنری را برای تأمین اجاره خانام انجام می‌دهم، یک‌وقت هم برای دلسم کار می‌کنم، این دو حالت با هم متفاوت است. صادقانه بگویم بیش از ۹۰ درصد از کارهایی را که الان انجام می‌دهم، برای تأمین هزینه‌های زندگی است. تئاتر ترانه‌های قدیمی را برای دل خودم انجام می‌دهم. خاک می‌خورم و لذت می‌برم. برای کسب درآمد ثابت ماهیانه کار تدریسی را انجام می‌دهم که از انجام آن جز در بعضی موارد، لذت نمی‌برم تا بتوانم اجاره‌خانه‌ام را تأمین کنم. من روزانه ۱۲ ساعت پیانو تدریس می‌کنم و تمامی کارهای هنری‌ام پس از اتمام این ۱۲ ساعت یعنی در اوج خستگی است. معمولا شب تا صبح به‌علت فشرده‌گی کارها بیدارم. هزینه‌های زندگی من از تدریس به دست می‌آید، اما هیچ‌وقت کارهای هنری را ترک نمی‌کنم چون شاید به وضع مالی من کم‌جانی نکند ولی با انجامش احساس می‌کنم که جوان می‌مانم.

**شما آهنگساز پرکاری هستید. این پرکاری‌ها را باید خوب بدانیم یا بد؟ برخی معتقدند، هنرمند کم‌کار تأثیرگذارتر است. شاهد مثالش خواننده‌های چون داریوش رقیعی است که با مجموعه کارهایی که شاید از انگشتان دو دست تجاوز نکنند، در تاریخ موسیقی این سرزمین ماندگار شد...**

در آن زمان آقای رقیعی می‌توانست فقط چند اثر کار کند. شاید اگر در زمان ما بود، هر شب برای خودش یک تصنیف می‌ساخت. این موضوع مربوط به دهه ۳۰ است نه امروز!

**همان‌زمان هم آقای رقیعی هم‌دوره‌هایی داشته که شاید ۳۰۰ تصنیف هم خوانده باشند؟**

شاید برای آن هنرمندان اوضاع متفاوت بود. شاید آنها پول بیشتری داشته‌اند. ممکن است از نظر شما آثار آقای رقیعی این تعداد باشد و بیش از این کار کرده باشد. از سوی دیگر موضوع ماندگاری ممکن است کاملا شخصی باشد و مثلا من حتی یک کار هم از آقای رقیعی نشنیده باشم. بدون شک بسیاری از مردم با شنیدن نام داریوش رقیعی بی‌اختیار به یاد تصنیف «منتظر ت بودم» می‌افتند. در هر صورت پرکاری شما را می‌توان بد دانست؟

میزان کار یک هنرمند، یک مسأله سلیقه‌ای است. من کارهایی را داشته‌ام که یک‌شنبه ضبط شده‌اند، حتی رویش فکر هم نکرده‌ام ولی فردا

**گفت‌وگو با سامان احتشامی، پیانیستی که ماندگاری‌اشانس می‌داند؛**

# دیگر غصه نمی‌خورم سعی می‌کنم بیشتر کار کنم!



نمی‌خورم. سعی می‌کنم بیشتر کار کنم. **آهنگسازانی هستند که به‌صورت خصوصی از کنسرتی برای خود دارند. این ارکستر را نوازنده‌هایی تشکیل می‌شود که اساسا در جایی دیگر کار می‌کنند ولی که ساخته‌اند و جهت بهر همتدی اقتصادی بیشتر تر از گاهی این نوازنده‌ها را دوره‌هم مختلف دارند، بهره‌های مالی خوبی هم می‌برند. آیا و سوسه نشدید برای کارهایی که ماه‌ها رویش وقت گذاشته‌اید با چنین ارکستری روی صحنه بروید؟**

اگر این کار را تا امروز انجام نداد‌ام، قطعا به خاطر مسائل مالی بوده است. من چنین کاری را برای خودم نمی‌کنم. اگر برای بهره

اقتصادی این کار است، ترجیح می‌دهم چند کار کوچک را در این مدت انجام دهم و شاید با این چند کار بیش از آن اجزای بزرگ، نفع مالی می‌کنم و از سوی دیگر ریسک انجام کار به آن بزرگی را هم به جان نخرم. درست است که روح هنری من آرام نمی‌شود، اما گاهی باید بیش از احساس با تفکر تصمیم گرفت. مثلا در دی‌ماه سال ۹۳ قرار بود در تاریخ ۲۱ بهمن‌ماه با آقای زندوکیلی به همراهی یک ارکستر بزرگ در سالن میلاد کنسرتی را اجرا کنیم. با بررسی‌هایی که پس از آن انجام دادیم، به این نتیجه رسیدیم که برگزاری این کنسرت بنا به مسائل مربوط به مجوز و بسیاری موارد دیگر در تاریخ موردنظر ممکن نیست و خوب از این تصمیم منصرف شدیم. (البته این کنسرت در اسفندماه به‌روی صحنه رفت). هنرمند باید احساس راحتی داشته باشد. از کجا می‌دانید که مثلا فلان هنرمند در اجرای بزرگی که انجام داده از نظر مالی یا روحی ضرر نکرده است؟

**شرایط هنری امروز در ایران مشخص است. اوضاع هنر ناایسامان است و این شرایط برای همه یکی است. پس چرا در شرایطی که اوضاع برای همه خراب است، بعضی‌ها با شرایط مالی مشابه کارهای بزرگ می‌کنند؟**

من ترجیح می‌دهم به‌جای این که این جمعیت را کمی بیشتر کنم، کار نسبتا کوچکتری را در تالار وحدت و با آرامش بیشتر انجام دهم، اما در درهای مجوز برای اجراء برج میلاد را نداشته باشم. برج میلاد نیاز به نور تخصصی دارد. نیاز به مهندس صدای حرفه‌ای تری دارد. در صورتی که اگر در تالار وحدت هنگام اجرا صدای میکروفن هم قطع شود، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، چون فضای تالار وحدت آکوستیک است. من پس از یک تجربه بیست‌وچندساله وقتی انجام یک کار را در کفه ترازو قرار می‌دهم به این نتیجه می‌رسم که با آرامش کار کردن بهتر است.

**شاید «نه!» شنیدن‌های مداوم یا به قول خودتان بعضی بدشانسی‌ها باعث شود، هنرمند گاهی اوقات کوتاه بیاید. این را هم می‌دانم که هنرمند نباید به دنبال اسپانسر برود. با تمام این حرف‌ها چه کاری باید انجام دهیم تا وضع تغییر کند؟**

باید فرهنگ اسپانسر به شکل صحیح وارد شود. در آلمان روزی برای بزرگداشت بتیوون دارند. مثل شب یلدا می‌ما. ما در شب یلدا و عید نوروز حافظ تولید می‌کنیم. آیا همانقدر که در کتاب‌روشی‌ها کتاب حافظ هست، رباغیات خیام یا گلستان سعدی هم هست؟ به دلیل وجود شب یلداست که حافظ بیشتر تولید می‌شود. در چنین شبی آثار و هندوانه باید باشد. آیا در شب یلدا هندوانه بیشتر فروخته می‌شود یا موز؟ در روز بتیوون در اروپا کسانی هم که در زندگی عادی

احتشامی را بشنوند، ممنونم.» به‌خاطر قد کوتاهی که داشت (قطعا در ۱۴ سالگی خیلی کوتاه‌تر از بقیه بود و کوچکتر از سنش به‌نظر می‌رسید) پیانو زدنش جذابیت بیشتری داشت. هنوز هم بعد از گذشت سال‌ها «باغ‌بیاغ» یکی از پرفروش‌ها و البته خاطرمانگیزهای بازار موسیقی است. این اثر جزو اولین مجموعه‌های موسیقی است که روی سی‌دی وارد بازار شد. شاید بتوان ماندگاری «باغ‌بیاغ» را نه‌صرفا در خوب‌بودنش، بلکه در این موضوع جست‌وجو کرد که یکی از اولین البوم‌هایی بود که به‌صورت سی‌دی وارد بازار شد.

**کنسرت باید بقدرد وقت صرف کنید؟**

درمورد اول که اصلا وقت نمی‌گذارم. همانجا اجرا می‌کنم و می‌آیم. درمورد کار خودم خلق اثر از نظر من زیاد زمانبر نیست. اما اجرایش زمان بیشتری می‌خواهد. برای ساخت کار جدید پشت‌پیانو می‌نشینم و ریتمی را که در ذهن دارم می‌نوازم، کامپیوتر نت را با پیشرفت کار کامل می‌کند و اثر اجرا می‌شود، درست مثل تایپبستی که کلام را بلافاصله تایپ کند و تحویل دهد. من کار خودم را انجام می‌دهم حالا یا ماندگار می‌شود یا نه.

**کار کردن لزوما معنای پر کاری نمی‌دهد. مثلا شما گفتید به‌جای این که ساعت تدریس کنم و لذت ببرم، روزانه ۱۲ ساعت تدریس می‌کنم و لذت نمی‌برم. شنب‌ها تا صبح بیدارید. خسته هم می‌شوید. آیا به این شیوه عادت کردید یا از آن لذت می‌برید؟**

بیست‌وچندسال است که من به این روش عادت کرده‌ام. ممکن است گاهی خسته شوم، اما وقتی استراحت می‌کنم، دوباره انگیزه دارم، کارم را از نو شروع می‌کنم و حالم خوب است.

**روی کاری که به‌عنوان نوازنده پیانو فعالیت می‌کنید و قرار است که در استودیو ضبط شود، چقدر زمان می‌گذارید؟ درمورد نوشتن و آماده کردن کاری که خودتان می‌خواهید اجرا کنید چه در استودیو و چه برای**



خودشان با موسیقی کاری ندارند لباس شیک می‌پوشند، وارد سالن محله خودشان می‌شوند و آثار بتیوون را گوش می‌کنند. شرکت‌های بزرگ تجاری هم در چنین مناسبتی چندین سی‌دی تولید می‌کنند و این سی‌دی‌ها را به‌عنوان هدیه به مردم می‌دهند. این کار باعث می‌شود فرهنگ موسیقی بتیوون در اروپا از بین نرود. در ایران هم اسپانسر باید این گونه وارد شود. مثلا وزارت ارشاد برای کسی که تولیدی لبوان دارد قانون بگذارد که به ازای تولید ۱۰۰۰ لبوان باید ۱۰۰ عدد سی‌دی تار نوازی استاد جلال ذوالفنون را هم به‌عنوان هدیه به ۱۰۰ نفر از مشترکانش بدهد تا سه‌تار ذوالفنون از پایدا نرود. در کشوری همچون آلمان موسیقی فی‌ذاته ارزش است. آیا در ایران هم موسیقی به‌عنوان یک ارزش شناخته می‌شود؟ برخی موسیقی را ارزش نمی‌دانند، اما شما موسیقی را از رادیوی کشور حذف کنید، دیگر چیزی از رادیو باقی نمی‌ماند. البته در کشوری که موسیقی اصلا بازاری ندارد و اگر هم دارد یک بازار ورکشسته مریض است، نمی‌داند دیگر چه چیزی باید گفت!

**لطفا در مورد کارهایی هم که به تازگی انجام داده‌اید، توضیح دهید؟**

به‌همراه دوست بسیار عزیزم مجید ناظرپور که از نظر من تنها زحمت کشیده ساز بریت در ایران است، دونوازی پیانو و بریت را در جشنواره اجرا کردیم. شاید بعضی‌ها بپرسند چرا با ساز بریت این کار را انجام دادی؟ به دوستان خواننده می‌گویم، بریت، یکی از سازهای اصیل ایرانی است که نامش توسط نوازندگان برخی کشورها به سرقت رفته. این ساز در اصل ریشه گیتاری است که امروز به یک ساز بین‌المللی تبدیل شده و حیف از بریت که جایگاه واقعی‌اش را از دست داده. توانایی این ساز به قدری بالاست که می‌تواند تکنیک‌های منحصر به فردی را روی صحنه نمایش دهد و از گیتار هم پیشی بگیرد. البته من چنین اجراهایی را وظیفه ملی خودم می‌دانم و از کودکی در اولین اثر خود هم ساز ایرانی تنبک را در کنار ساز بین‌المللی پیانو قرار دادم. کارهایی را با دونوازی پیانو و نی در بازار منتشر کردم و به فکر روی صحنه بردن نی و

در اسفند ۹۳ اجرای تئاتر پیانو داشتم. اثری با نام سعدی که در آن خاتم‌واله صادقیان بهترین اشعار سعدی را دکلمه کرده‌اند و من موسیقی‌اش را ساختم و قبیل از عید وارد بازار شد. البته این اثر دوسال بود که آماده شده بود. اثر دیگری با نام ملودی کافه دارم که در آن آثار خاطرمانگیز دهه ۷۸ میلادی که مردم با آنها خاطره دارند با پیانو، سازهای کوبه‌ای و ملودیکا اجرا کردیم که پایان سال ۹۳ وارد بازار شد.

**در مورد ورودتان به دانشگاه و اتفاقاتی که برایتان افتاد بگویید. بارها در این باره خاطره گفته‌اید...**

من ورودی سال ۱۳۷۵ در دانشگاه هنر و معماری هستم. وقتی وارد دانشگاه شدم، فضای دانشگاه بسیار خوب بود، چون از سال ۵۹ رسما دانشگاه تعطیل شده بود و در سال ۷۲ دوباره تأسیس شده بود. در فضا عطش جالبی برای موسیقی موج می‌زد. من با دوستانی مثل پدرام رخسانی، پاشا هنجنی، سبک شهرکی، حامد بهداد، آهنگسازان، محیط خوبم هم بودم و سرای همکلاس بودم. در ۱۷سالگی وارد دانشگاه شدم ولی خیلی از همکلاسی‌های من به واسطه تعطیلی تقریبا ۱۳ ساله دانشکده رشته‌های دیگری خوانده بودند و حالا دیوارها آمده بودند از هنر بخوانند. موزیسین‌هایی که به لحاظ سنی از من بزرگتر بودند، چون آن روز دانشگاه تعطیل بود یا من همکلاسی شدند. توانستم از تجربیات آنها استفاده کنم. محیط خوبی هم بود زیرا می‌توانستم با هم کار کنیم. همدیگر را بشناسیم و روابط دوستانه هنری پیدا کنیم. دانشگاه هنر جایی بود که هنرمندان از هم یاد بگیرند بنابراین خود دانشگاه به ما چیزی نیاموخت. شخص من که در رشته تجربی درس خوانده بودم و تا آن سنال یک هنرمند هم در زندگی‌ام ندیده بودم، آنها را فراغ‌التحصیل می‌شود، حتما آموزشگاه هنرمندان دانشگاه موختم. دروسی که در دانشکده هنر تدریس می‌شود، موسیقی مربوط به دهه ۵۰ میلادی است. یعنی کسی که از دانشگاه هنر فارغ‌التحصیل می‌شود، حتما آموزشگاه دوران راهنمایی و دبیرستان لاقال تعدادی مسائل ریاضی را آموخته و حل می‌کرد اما امروز که فراغ‌التحصیل شده همان‌ها هم فراموش کرده است.

**پس به چه خاطر همیشه از اساتید دوران دانشگاهتان سپاسگزار هستید؟**

رفتارهای آنها باعث شد هنرمندبودن را به‌خوبی یاد گیرم. هنرمندانی را داریم که با استفاده از مدرک موسیقی‌شان مؤسسه موسیقی تأسیس کرده‌اند و با استفاده از دانشجویان موسیقی پول درمی‌آورند. دانشجویمان به هنر جوها درس می‌دهند و دوستان دارای مدرک آموزشگاه، پول درمی‌آورند. درست مثل امتیاز یک آژانس. دانشکده برای من حکم خاطرات شیرینی را دارد. تعدادی از دوستان خودم را به واسطه دانشگاه شناختم و با هم کار می‌کنیم. البته به‌یاد خاطرات و شیطنت‌هایی هم که در دانشگاه انجام داده‌ایم هم می‌افتمیم و لذت می‌بریم. هر کس از دوستان هم که می‌خواهد به دانشگاه موسیقی برود و من می‌پرسم چه کنیم می‌گویم اگر مشکل خیام نداری نرو چون آن‌جا چیزی برای آموختن وجود ندارد. در گذشته ما رفاقتی برای هم کار می‌کردیم اما امروز دیگر کسی به جز برای پول کار نمی‌کند و فرضیه ایجاد رابطه دوستانه در دانشکده هم دیگر از بین رفته.